

# مدخل‌گزینی در فرهنگ عمومی یک‌زبانه

ساغر شریفی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد کرج)

پروانه فحام‌زاده

## مقدمه

نخستین واحد سازنده فرهنگ «کلمه» است و کلمه، خواه بسیط خواه مرکب، با اندکی اغماض، همان مدخل است. پس مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده هر فرهنگ، که تمامی عناصر دیگر برای توضیح‌دادن و روشن‌کردن معنای آن به کار می‌روند، و نیز آنچه کاربر را به سوی فرهنگ می‌خواند مدخل است. اولین اندیشه برای تدوین فرهنگ نیز حول محور مدخل و چگونگی‌گزینش و ارائه آن شکل می‌گیرد؛ پس با‌گزینش مدخل مناسب و تنظیم دقیق آن می‌توان فرهنگی کارآمد و قابل استفاده ارائه داد.

پیش از‌گزینش مدخل‌ها، ابتدا باید نوع فرهنگ مشخص و تعریف دقیقی از آن به دست داده شود، مخاطب احتمالی فرهنگ و سطح سواد و تحصیلات او و نیز کاربرد فرهنگ (درک یا تولید زبان، خواندن زبان، ترجمه، ...) معین شود. حجم فرهنگ و تعداد مدخل‌ها نیز در انتخاب مدخل دخیل‌اند. گستره زمانی، جغرافیایی، جامعه‌شناختی و گویشی نیز از مسائلی هستند که پیش از مدخل‌گزینی باید مورد توجه قرار گیرند. با دقت در این موارد، فرهنگ‌نگار می‌تواند پیکره فرهنگ را مشخص کند و برای تأمین پیکره از متون منابع نوشتاری (کتاب‌های درسی و ادبی، نشریات)، فرهنگ‌های دیگر و صحبت‌های اهل زبان بهره‌گیرد و با شیوه‌های گوناگون، همچون فیش‌برداری (به صورت دستی یا رایانه‌ای) و ضبط کردن گفتگوهای روزانه، و نیز، با در نظر گرفتن

معیارهایی همچون بسامد، شفافیت یا عدم شفافیت واژه، به استخراج واژه‌های عمومی، عامیانه، گویشی، علمی و تخصصی پردازد. موضوع این مقاله ارائه راهکردها و ضوابطی نسبتاً عینی برای مدخل‌گزینی در فرهنگ‌های عمومی فارسی است.

### تعریف فرهنگ عمومی یک‌زبانه

به نظر کیپفر<sup>۱</sup> (1984, p. 175)، فرهنگ عمومی زبان مجموعه‌ای است از واحدهای واژگانی که براساس نظم خاصی مرتب شده و حاوی اطلاعاتی درباره آن واحدهای واژگانی است. هارتمان<sup>۲</sup> (2002, p. 246) نیز فرهنگ را کتاب مرجع یا فهرستی، معمولاً الفبایی، از واژه‌ها می‌داند همراه با توضیحاتی در مورد معنی، تلفظ، املا یا معادل‌های آنها.

با در نظر گرفتن جزئیات مشخص شده در فرهنگ‌های گوناگون می‌توان فرهنگ عمومی را چنین تعریف کرد: فرهنگ عمومی کتاب مرجعی است برای عموم مردم که معمولاً عناصر رایج زبانی در دوره‌ای از زبان را بدون هیچ‌گونه قضاوتی ثبت و تعریف می‌کند. چنین فرهنگی ممکن است واژه‌های مقطعی خاص و کوتاه از زمان را تعریف کند یا واژه‌های مقطعی طولانی از زمان را در خود داشته باشد. فرهنگی که به قصد تولید زبانی تدوین می‌شود، نسبت به فرهنگی که به منظور درک زبان تدوین شده، واژه‌های کمتری را شامل است و اطلاعات دستوری (صرفی- نحوی) بیشتری را به دست می‌دهد. اگر فرهنگ واژه‌های زبان ادبی را تعریف کند، واژه‌ها از کتاب‌ها استخراج می‌شوند و، اگر واژه‌های زبان محاوره به آن افزوده شود، به صورت‌های گفتاری نیز می‌پردازد. فرهنگ، با توجه به حجم مدخل‌هایش، مشتمل بر انواع جامع، بزرگ یا فشرده است. بنا بر گفته زگوستا<sup>۳</sup> (1971, p. 248)، در فرهنگ یک‌زبانه تنها یک زبان در مدخل به کار می‌رود که هم هدف و مقصد فرهنگ‌نویس است هم ابزار کار او برای انجام وظیفه توصیف، تبیین و جز آن.

1) B. A. Kipfer

2) R. R. K. Hartmann

3) L. Zgusta

## معیارهای کلیدی در مدخل‌گزینی

### ۱. کاربران فرهنگ

کاربر فرهنگ ممکن است کودک باشد یا بزرگسال، دانش‌آموز یا دانشجو، پژوهشگر یا متخصص در یک رشته یا حوزه خاص، زبان‌آموز یا اهل زبان. مشخص کردن کاربران فرهنگ در تعیین نوع فرهنگ مؤثر است. اگر تحصیلات کاربر در حد دوره متوسطه در نظر گرفته شود، در این صورت، فرهنگ عمدتاً واژه‌های عمومی زبان را شامل می‌شود و، اگر کاربران فرهنگ متخصصان رشته‌ای خاص (مثلاً مهندسی صنایع غذایی) در نظر گرفته شوند، نوع فرهنگ تخصصی و در زمینه واژگان آن رشته (صنایع غذایی) خواهد بود.

مخاطبان فرهنگ عمومی یک‌زبانه معمولاً اشخاصی دارای تحصیلات در حد دوره متوسطه یا حتی دانش‌آموزان یا متخصصان رشته‌های مختلف‌اند که برای یافتن معنی واژه‌ها یا عبارتهایی که در زبان عمومی روزانه، در خانه و محل کار، با آنها مواجه می‌شوند به فرهنگ مراجعه می‌کنند.

### ۲. گستره فرهنگ

در هیچ فرهنگی نمی‌توان تمامی واژه‌های نوشتاری و گفتاری یک زبان را ثبت کرد (بجز فرهنگ واژه‌های زبان‌های مرده). گستره فرهنگ براساس فضا، زمان و بودجه در نظر گرفته شده تعریف و مشخص می‌شود.

**الف) گستره تاریخی** - در ابتدا باید مشخص شود که محدوده فرهنگ در زمانی است یا هم‌زمانی. اگر در زمانی است، چه محدوده‌ای از تغییرات زبانی را در نظر دارد، و، اگر هم‌زمانی است، کدام مقطع از زمان مورد نظر است.

گستره فرهنگ عمومی معمولاً زبان معاصر را در برمی‌گیرد، محدوده‌ای در حدود ۱۰۰ سال، تا آنجا که تغییرات زبانی ایجاد شده در متون این دوره مانع بزرگی در راه درک نسبی متون نباشد. در صورتی که هدف از کاربری فرهنگ درک زبان، به‌ویژه زبان نوشتار باشد و تحصیلات کاربر فرهنگ در حدود دوره متوسطه یا دانشجو یا پژوهشگر در نظر

گرفته شود، درج واژه‌های متون کلاسیک نیز در فرهنگ ضروری به نظر می‌رسد.

**ب) گستره جغرافیایی** - فرهنگ‌نویس باید مشخص کند که واژگان کدام گویش در فرهنگ غالب و میزان بهره‌گیری از واژگان گویش‌های دیگر چه اندازه است. سنت غالب در فرهنگ‌های عمومی ثبت واژگان زبان معیار است. در مورد زبان فارسی، علاوه بر واژه‌های نوشتاری معاصر، واژه‌های زبان پایتخت (فارسی تهرانی) نیز، که در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون بدان صحبت می‌شود، مدخل‌های فرهنگ را تشکیل می‌دهند.

**ج) گستره اجتماعی** - فرهنگ عمومی باید در برگیرنده واژه‌های سطوح مختلف زبان باشد و واژه‌های مورد نیاز افراد تحصیل کرده یا کم‌سواد و افراد طبقات اجتماعی مختلف را ارائه دهد و محدوده گزینش اصطلاحات عمومی، اصطلاحات پیشه‌ها، زبان عامیانه، واژه‌های نیمه‌منسوخ، اصطلاحات سبکی، عبارات خارجی و... را از پیش تعیین کند. به علاوه، لازم است از نظر گزینش واژه‌های موهن که به نژادها و اقوام مختلف مربوط می‌شوند و نیز اصطلاحات غیراخلاقی یا جانبدارانه محدودیتی در نظر گرفته شود. «البته ثبت واژه‌ها و صورت‌های گفتاری ضروری است زیرا، در غیر این صورت، فرهنگ وظیفه توصیفی بودن خود را به طور کامل انجام نمی‌دهد. بنابراین در فرهنگ عمومی باید، حداقل، صورت‌های گفتاری پربسامد و تثبیت شده نیز ثبت و درج شود» (Zqusia, 1971, p. 227).

**د) گستره علمی** - برخی از واژه‌هایی که در حوزه‌های مختلف علمی و تخصصی به کار می‌روند به مرور زمان وارد زبان عمومی می‌شوند. لازم است که در مورد محدوده و میزان ثبت واژه‌های نوساخته توسط فرهنگستان‌ها یا مردم و اختصارات تخصصی، که در رسانه‌ها یا در زندگی روزانه به کار می‌روند، نیز تصمیم‌گیری شود.

### روش‌های گردآوری اطلاعات

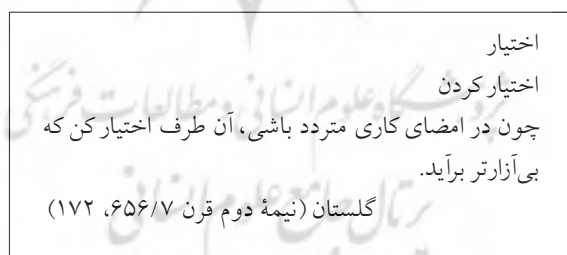
پس از تعیین محدوده‌های ذکر شده، باید به جستجوی مدخل‌ها پرداخت. این جستجو شامل دو نوع کتابخانه‌ای و میدانی است.

### ۱. روش کتابخانه‌ای

پس از تعیین نوع فرهنگ و دامنه آن، باید منابع گزینش شوند. برای نمونه، وقتی که تحصیلات کاربر را در حدود متوسطه یا دانشجوی و هدف را یافتن واژه‌های عمومی و محدوده تاریخی را دوره صدساله معاصر و گویش را فارسی معیار در نظر می‌گیرند، متون داستانی و غیرداستانی، کتاب‌های درسی دبیرستان، مجلات و روزنامه‌ها و حتی برگه‌های آگهی و دفترچه‌های راهنما برای یافتن مدخل بررسی می‌شوند. اگر به دلیل محدودیت‌های مالی یا زمانی بررسی تمام متون امکان‌پذیر نباشد، باید سعی شود که متون انتخاب شده هرچه متنوع‌تر باشند (ZQUSTA 1971, p. 226). از فرهنگ‌های موجود نیز، به‌ویژه هنگامی که فرهنگ کوچک‌تری از درون یک فرهنگ بزرگ تهیه می‌شود، می‌توان استفاده کرد (Ibid, p. 239). این کار میزان دقت واژه‌یابی را افزایش می‌دهد.

روش کلاسیک مدخل‌یابی شیوه برگه‌نویسی دستی است که در آن افرادی به عنوان واژه‌یاب به خواندن متون می‌پردازند و واحدهای واژگانی مورد نظر را از درون متن انتخاب و هر یک را به همراه جمله‌ای که آن واحد واژگانی در آن به کار رفته است و نیز نام منبع را بر روی برگه‌های کاغذی (۸×۱۲) درج می‌کنند.<sup>۴</sup>

نمونه:



(برگرفته از شیوه‌نامه مدخل‌گزینی و...، ص ۷)

در روش‌های جدیدتر برگه‌نویسی، از متن اصلی کپی‌هایی تهیه می‌کنند و زیر واژه (یا

۴) برای آگاهی از جزئیات مدخل‌یابی و چگونگی ثبت مدخل بر روی برگه به شیوه‌نامه مدخل‌گزینی و برگه‌نویسی از انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی مراجعه شود.

واحد واژگانی) مورد نظر خط می‌کشند یا به نوعی آن را از بقیه متن متمایز می‌سازند. (Ibid. p. 225)

واژه‌یاب گاه، برای درک معنی، ناچار می‌شود کل متن یا حداقل چند صفحه قبل و بعد از واحد واژگانی مورد نظر را بخواند.

واژه‌هایی که، در اثر اشتقاق، تمایز یا تغییر معنایی پیدا می‌کنند نیز باید انتخاب شوند مگر آنکه آن معنی بسیار مهجور یا کاربرد شخصی نویسنده باشد. هنگامی که واژه‌ای (با توجه به معنی آن) در آثار یک نویسنده در نظر گرفته و برگه‌نویسی شد، آن واژه در دیگر آثار همان نویسنده دوباره برگه‌نویسی نمی‌شود بلکه واژه‌یاب به جستجوی آن معنی در آثار نویسندگان دیگر خواهد پرداخت (Ibid, p. 232). این تذکر لازم است که واژه‌یاب شاهدهایی را درج می‌کند که معنایی ملموس از واژه مورد نظر ارائه دهند، ولی مثلاً، در تهیه فرهنگ‌های تاریخی، که گاه اطلاعات معنایی ملموس از بافت حاصل نمی‌شود، فقط به دلیل کاربرد واژه در متون کلاسیک و کهن، که بر وقوع واژه یا معنای خاصی از آن دلالت می‌کند، شاهد مورد نظر انتخاب می‌شود (Ibid, p. 228-229). نکته دیگر آنکه نمی‌توان از ابتدای کار تعداد دقیق برگه‌های مورد نیاز را محاسبه کرد، ولی آنچه مسلم است برگه‌های زیادی نیاز است. (Ibid, p. 231)

امروزه کار استخراج واژه‌ها از متون به توسط رایانه و با استفاده از پیکره رایانه‌ای صورت می‌گیرد. پیکره رایانه‌ای مجموعه‌ای است از متون الکترونیکی که، برای اهداف فرهنگ‌نگاری، از زبان گفتار و نوشتار گزیده شده است. مزیت این روش آن است که اطلاعات کامل‌تر و صحیح‌تری از واژه و نیز بسامد نسبتاً دقیق آن را ارائه می‌دهد (Jackson 2002, p. 167). به علاوه، در این روش تعداد شاهد‌های قابل بررسی بیشتر از شیوه دستی است.

برای دستیابی به واژه‌های علمی عمومی شده، باید از متخصصان همه رشته‌های علمی به عنوان فرهنگ‌نگار کمک گرفت تا، با جستجو در کتاب‌های علمی، کتاب‌های مدارس فنی و حرفه‌ای و هنرستان‌ها، مجلات علمی و نیز فرهنگ‌های تخصصی، واژگان علمی راه‌یافته به زبان عمومی و اختصارات را استخراج نمایند. برای نمونه، واژه

پاتولوژی، که بر سردر بسیاری از آزمایشگاه‌ها نوشته شده، و واژه پست مدرن، که در ادبیات و رادیو و تلویزیون و گفتگوهای روزانه کاربرد فراوان یافته است، به واژگان عمومی زبان فارسی پیوسته‌اند و باید در فرهنگ‌های عمومی مدخل شوند. شایان ذکر است که در مورد واژه‌های علمی و فنی، اگرچه یافتن آنها عموماً کار متخصص رشته مربوطه است، ولی تعریف آنها صرفاً توسط متخصصان ارائه نمی‌شود، زیرا معنی عمومی آنها عمدتاً مستقل از متن‌هایی است که در آنها به کار رفته‌اند. در نتیجه، برای تعریف واژه‌های تخصصی باید به دنبال شاهدهایی نیز بود که کاربرد آنها را در زبان عمومی نشان می‌دهند؛ آنگاه متخصص تعریفی علمی از آن ارائه می‌دهد و فرهنگ‌نگار واژه‌های عمومی تعریفی عمومی؛ تا با بررسی تعریف‌ها بتوان به تعریفی مناسب دست یافت.

## ۲. روش میدانی

واژه‌های بسیاری از رشته‌های تخصصی مدون شده نیستند، همین‌طور واژه‌های مورد استفاده بسیاری از اقشار اجتماعی. مثلاً صنف بازاری، آهنگران، کفاشان، رانندگان شهری و بین شهری، تعمیرکاران و... واژه‌ها و اصطلاحات بسیاری را به کار می‌برند که کاربرد عمومی یافته ولی تدوین نشده‌اند و گردآوری آنها نیاز به کار میدانی و حضور در میان آنان دارد. دسترسی به بسیاری از واژه‌هایی که کاربرد روزانه دارند جز از راه ضبط گفتگوی مردم یا ضبط برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی امکان‌پذیر نیست، مانند واژه‌های نقش تمبر، تودوزی، صفحه کلاج. «همچنین در صورتی که زبانی واژه‌های دوزبانگونی<sup>۵</sup> با کاربرد بالا داشته باشد (مثل زبان عربی)، بسته به نوع فرهنگ، که مثلاً قرار است فقط زبان معیار ادبی را در برگیرد یا شامل صورت‌های گفتاری نیز باشد، روش کار متفاوت است. در صورت دوم، متون شفاهی نیز باید بررسی شوند».

(ZQUSTA 1971, p. 227)

۵) diglossia، دو واژه متفاوت که، در معنای تقریباً متشابه، در یک زبان و به‌طور هم‌زمان به کار می‌روند.

شایان ذکر است که برخی از صورت‌های گفتاری صورت نوشتاری ثابتی ندارند یا صورت گفتاری با صورت نوشتاری فرق بسیار دارد. این امر فرهنگ‌نویس را دچار سردرگمی می‌کند و برای حل این مشکل باید برای ثبت چنین صورت‌هایی تصمیم‌گیری شود؛ برای نمونه: **پاش بیفته (پایش بیفتد)**.

### مدخل

مدخل راه ورود و دستیابی به اطلاعات درون فرهنگ است. در تعریف مدخل می‌توان گفت که مجموعه‌ای از واژه‌ها و عبارتهاست که در ابتدای آن سرمدخل (واحد واژگانی و بنیادی فرهنگ) و، به دنبال سرمدخل، اطلاعاتی درباره آن می‌آید (Kipfer 1984, p. 176-177). به عبارت دیگر، مدخل از دو قسمت اصلی تشکیل شده است: واحد واژگانی<sup>۶</sup> و شرح واژه<sup>۷</sup> که گزاره‌ای است که اطلاعاتی درباره واحد واژگانی به دست می‌دهد. (HARTMANN 1998)

مدخل را می‌توان به دودسته اصلی و فرعی تقسیم کرد. مدخل اصلی شامل توضیحاتی کامل و ارجاعاتی مربوط به سرمدخل است (Kipfer 1984, p. 182)؛ حال آنکه مدخل فرعی صورت اشتقاقی سرمدخل یا واحد واژگانی مرکب است که در متن مدخل یا در انتهای آن می‌آید و حاوی برچسب کاربردی یا اطلاعات دیگری در زمینه تصریف و نیز شاهد است؛ برای نمونه، هم آواها، متضادها و ... مدخل فرعی‌اند. واحدهای واژگانی را، که موضوع مدخل اصلی‌اند، سرمدخل<sup>۸</sup> و واژه‌ها و عبارتهایی را که در مدخل فرعی می‌آیند زیرمدخل<sup>۹</sup> می‌نامند. «نوع دیگری از مدخل، مدخل تقلیل یافته<sup>۱۰</sup> است که عبارت است از مشتقات سرمدخل که معنایی متفاوت از آن پیدا نمی‌کنند و زیر سرمدخل مربوطه و بدون تعریف می‌آیند. البته در فرهنگ‌های بسیار بزرگ ممکن است اینها را نیز سرمدخل کنند» (ZGUSTA 1971, p. 272). مجموعه سرمدخل و زیرمدخل‌های

6) lemma

7) comment

8) headword

9) sub-entry

10) reduced entry



تقلیل یافته‌ی مربوط به آن را لانه<sup>۱۱</sup> می‌نامند.

مدخل صفر<sup>۱۲</sup> نیز نوع دیگری از مدخل است که در آن درباره‌ی سرمدخل اطلاعی ارائه نمی‌شود. سرمدخل، در این نوع مدخل، واژه‌ای است که به‌تنهایی در زبان کاربرد ندارد اما ترکیبات آن به کار می‌روند. این گونه ترکیبات زیر مدخل صفر تعریف می‌شوند. مثلاً فرط تنها در ترکیب از فرط به کار می‌رود که می‌توان آن را بسته به تصمیم فرهنگ‌نویس در مدخل صفر قرار داد.

### واحد واژگانی

فرهنگ مجموعه‌ای است الفبایی از واحدهای واژگانی و واحد واژگانی کلمه یا ترکیبی از کلمات است که اهل زبان از صورت، معنی یا کاربرد آن تصوّر معین و تثبیت شده‌ای در ذهن دارند. براین اساس، اهل هر زبان، به هنگام شنیدن یا کاربرد یک واحد واژگانی، مجدداً آن را به کمک قواعد صرفی یا نحوی بازسازی نمی‌کنند (شیوه‌نامه مدخل‌گزینی و...، ص ۱).

از میان واحدهای واژگانی موجود در زبان، فقط واژه‌های بسیط<sup>۱۳</sup> و برخی واژه‌های مشتق و مرکب سرمدخل می‌شوند. شرط کلی برای سرمدخل شدن واژه‌های مشتق و مرکب یکی بسامد بالای آنها و دیگری دارابودن معنای غیر شفاف (معنایی غیر از معنای اجزای آن) یا معنای ضمنی (معنایی متفاوت و علاوه بر معنای اجزای اصلی) است.

### انواع واژه‌های غیربسیط

واژه‌های مرکب ۱. دستوری، مثل علاوه بر این، با وجود این. ۲. قاموسی، مثل برف پاک‌کن، جوجه کباب، گوجه‌فرنگی، تار عنکبوت.  
واژه‌های مشتق شامل یک تکواژ قاموسی به علاوه یک یا چند تکواژ دستوری، مثل

11) nest

12) zero entry

۱۳) کوچک‌ترین واحد جمله و صورت آزادی که انسجام دارد، جای اجزایش ثابت است و نمی‌توان آن را به بخش‌های آزاد کوچک‌تری تقسیم کرد.

نامردی، گرفتاری، کارگر، دانش.

واژه‌های مشتق مرکب شامل چند تکواژ قاموسی به علاوه یک یا چند تکواژ دستوری، مثل ناجوانمردی.

واژه‌های تکراری، مثل سوت‌سوتک، جیغ‌جیغو.

زگوستا (1971, p. 140) ترکیبات را به دو دسته، ترکیبات آزاد<sup>۱۴</sup> و ترکیبات ثابت<sup>۱۵</sup>، تقسیم می‌کند. دسته اول آنهایی هستند که، در لحظه، برای بیان مقاصد گوینده ساخته می‌شوند و معمولاً معنی آنها از اجزایشان برمی‌آید. این دسته از ترکیبات مدخل نمی‌شوند. دسته دوم را زگوستا (p. 144) واحد واژگانی چندکلمه‌ای<sup>۱۶</sup> می‌نامد. این‌گونه ترکیبات بسامد بالایی دارند و در جمله نقشی همانند واژه ایفا می‌کنند و معنایی واژگانی به عنوان یک کل دارند و طبعاً در فرهنگ می‌آیند.

زگوستا (Ibid, p. 144-150) ملاک‌هایی را نیز برای تشخیص واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای به شرح زیر ارائه می‌کند.

۱. جانمایی، معمولاً هیچ‌یک از اجزای واحد واژگانی چندکلمه‌ای را نمی‌توان با واژه دیگری جانمایی کرد.

۲. افزودن عنصری به واحد واژگانی چندکلمه‌ای امکان‌پذیر نیست. مثلاً به جای ترکیب بازار سیاه نمی‌توان ترکیب بازار خیلی سیاه را به کار برد.

۳. معنای واحد واژگانی چندکلمه‌ای از معنای اجزای آن به دست نمی‌آید، زیرا برخی از اجزا در معنای واقعی و اصلی خود به کار نرفته‌اند. مثلاً سیب‌زمینی نوعی سیب نیست یا تخته‌سیاه لزوماً سیاه نیست و دست در از دست‌دادن معنای اصلی خود را ندارد. البته گاه، بسته به بافتی که یک ترکیب در آن به کار می‌رود، معنای اصلی اجزای آن ترکیب هم به ذهن می‌آید، مثلاً آبغوره گرفتن که هم به معنای «عصاره غوره را کشیدن» است و هم به معنای «گریه کردن» فقط در معنای دوم خود مدخل می‌شود.

۴. گاه یکی از اجزای واحد واژگانی چندکلمه‌ای دارای محدودیت‌گزینی است و

14) free combinations

15) set combinations

16) multiword lexical unit (MLU)

فقط در همان ترکیب به کار می‌رود، مثل فرط که به صورت از فرط در فارسی کاربرد دارد.

۵. واحد واژگانی چندکلمه‌ای ممکن است مترادفی تک‌کلمه‌ای در همان زبان داشته باشد، مثل از دم تیغ گذراندن که مترادف با کشتن است.

۶. گاه برای واحد واژگانی چندکلمه‌ای در یک زبان خارجی مترادف یافت می‌شود، مثل میز تحریر که معادل انگلیسی آن desk است.

۷. واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای دارای ویژگی‌های صوری و دستوری‌اند، مثلاً ترکیب قابل قبول به غیر قابل قبول تبدیل می‌شود، در حالی که پیشنهاد غیر در ابتدای آن آمده.

۸. معیارهای فوق درباره‌ی دسته‌ای از ترکیبات ثابت صدق نمی‌کند. بعضی از این ترکیبات بر روی محور همنشینی و جانشینی نقشی همانند یک واژه ندارند، مثل ضرب‌المثل‌ها، کلمات قصار و امثال و حکم (درباره‌ی این گروه از ترکیبات در بخش جداگانه‌ای بحث خواهد شد).

زگوستا ملاک‌های دیگری نیز برای تشخیص واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای مطرح می‌کند؛ از آن جمله می‌توان به مسئله‌ی تکیه اشاره کرد. ترکیبات دارای یک تکیه اصلی واحد واژگانی چندکلمه‌ای محسوب می‌شوند. مثلاً تکیه اصلی عبارت‌های به دست آمدن، از کار افتاده و تازه به دوران رسیده بر روی جزء آخر آنهاست.

تثبیت شدگی<sup>۱۷</sup> نیز معیار دیگری است برای تشخیص واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای. ترکیباتی که در زبان تثبیت شده‌اند MLU به حساب می‌آیند. البته تمایز بین ترکیباتی آزاد و ثابت همیشه به راحتی امکان‌پذیر نیست. ثبوت دارای درجات مختلفی است، مثلاً ترکیبات بار سبک، غذای سبک و صنایع سبک را در نظر می‌گیریم: اولی ترکیبی است کاملاً آزاد، حال آن که در دومی وابستگی بین اجزا بیشتر است و سومی ترکیبی است کاملاً تثبیت شده. هرچه فرهنگ کوچک‌تر باشد ترکیبات انتخاب شده تثبیت شده‌ترند (Zqusta 1971, p. 155).

17) stability

نکته آخر اینکه ترکیبی ممکن است در یک زبان واحد واژگانی چندکلمه‌ای باشد و در زبان دیگر ترکیبی آزاد به‌شمار رود. این امر در سیاق‌های مختلف یک زبان یا در اصطلاحات خاص علوم مختلف نیز صدق می‌کند. مثلاً **باسیل کخ** شاید به نظر کاربر عام فقط نوعی باسیل باشد ولی در پزشکی واحد واژگانی چندکلمه‌ای به حساب آید. (Ibid, p. 156)

- به طور کلی ترکیبات را در زبان فارسی می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:
۱. ترکیبات کسره‌دار (ترکیبات وصفی و اضافی): برخی از ترکیبات اسم‌اند و با آنها مانند واژه بسیط رفتار می‌شود. (← به بخش «اسم» در همین مقاله). در برخی از آنها نیز کسره حذف شده است، مثل چراغ قوه، میز تحریر، تخته سیاه.
  ۲. ترکیباتی که با او عطف به کار می‌روند (ترکیب عطفی): برخی از اعضای این گروه اسم‌اند، مثل گشت و گذار. برخی دیگر صفت‌اند همچون درب و داغان و گروهی نیز قیدند، مثل کم‌وبیش. این‌گونه ترکیبات سرمدخل می‌شوند.
  ۳. ترکیباتی که با حرف اضافه شروع می‌شوند: برخی از اینها صفت‌اند، مثل از کار افتاده. برخی دیگر حرف اضافه مرکب‌اند، مثل درباره، به‌وسیله. گروهی نیز حرف ربط مرکب‌اند، مانند از آنجا که (← به بخش‌های «صفت»، «حرف اضافه» و «حرف ربط» در همین مقاله).
  ۴. ترکیباتی که فعل در آنها به کار رفته است: دسته‌ای از این ترکیبات، مثل داد زدن، دوست داشتن، کتک خوردن فعل مرکب‌اند. دسته‌ای دیگر نیز، که از بیش از دو کلمه تشکیل شده‌اند، عبارت فعلی محسوب می‌شوند، مثل از پا درآمدن، آب در هاون کوبیدن.

### انواع مدخل‌های فرهنگ

واژه‌ها را می‌توان به چهار گروه اصلی اسم، فعل، صفت و قید، و گروه‌های فرعی، مانند ضمیر، حرف اضافه، حرف ربط و وند، تقسیم کرد. مدخل‌های فرهنگ، علاوه بر گروه‌های بالا، شامل اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، اختصارات، اسامی تجاری، واژه‌ها و

ترکیب‌های تخصصی، واژه‌ها و ترکیب‌های خارجی و وام‌واژه‌ها، واژه‌های گویشی و نوواژه‌ها است.

۱. اسم - بزرگ‌ترین گروه واژه‌ها را اسم تشکیل می‌دهد، بر جاندار و غیرجاندار دلالت دارد و می‌تواند در جمله نقش فاعلی، مفعولی، متممی و ... داشته باشد. اسم دو صورت کلی مفرد و جمع دارد.

اسامی مفرد سرمدخل می‌شوند، مانند درخت، خانه، گناه، دانش، هوا... اگر صورت جمع اسم با قاعده باشد، معمولاً در فرهنگ ثبت نمی‌شود، ولی، اگر جمع اسمی بی‌قاعده باشد، آن را سرمدخل می‌کنند، مانند جمع‌های مکسر عربی و صورت‌های جمع با «ات». بعضی اسامی جمع نیز نشانه جمع ندارند و جمع‌بودن از معنی آنها برمی‌آید، مانند مردم، گله، خانواده، که سرمدخل می‌شوند. اسم مصدرها و اسم‌های مرکب نیز سرمدخل می‌شوند، مانند پیدایش، زیبایی، آمد و شد، دردسر، چراغ قوه.

اسامی خاص معمولاً در فرهنگ‌های عمومی ثبت و تعریف نمی‌شوند، بجز آن اسامی که معنی خاص پیدا کرده‌اند یا ترکیبات و اشتقاقیات آنها در زبان به کار می‌رود؛ مثلاً، عیسی ممکن است در فرهنگ نیاید ولی عیسوی (به معنی مسیحی) بهتر است مدخل شود. همچنین نام کتاب‌های آسمانی، زبان‌ها، اقوام، مکان‌ها و اشخاص، بسته به معیارهای متفاوت، در فرهنگ مدخل می‌شوند.

سایر تقسیم‌بندی‌های اسم، مثل جامد و مشتق، معرفه و نکره، اسم مصغر و غیره، که در دستورهای سنتی به آنها اشاره می‌شود، نیز مشمول قواعد فوق می‌شوند.

۲. فعل - کلمه‌ای که بر انجام عملی یا وقوع امر یا حالتی دلالت می‌کند، صرف می‌شود و عنصر اصلی تشکیل‌دهنده گزاره جمله است. در فعل، مفهوم شخص و زمان و عدد (مفرد یا جمع بودن) وجود دارد. فعل در فرهنگ به صورت مصدر، که صورت پایه فعل است و صورت‌های دیگر از آن به دست می‌آیند، مدخل می‌شود. صیغه‌های مختلف فعل در فرهنگ نمی‌آید، زیرا اهل زبان بنا به شَمّ زبانی خود می‌توانند آنها را بسازند.

مصدرهای بسیط، همچون خوردن، دیدن، آمدن، کشیدن و ... سرمدخل می‌شوند.

در فارسی مصدرهای خاصی وجود دارند که به کمک یک عنصر واژگانی فعل مرکب می‌سازند، مانند زدن در **سوهان زدن**، کردن در **تهدید کردن**، خوردن در **کتک خوردن**. این‌گونه مصدرها در دستورهای سنتی هم‌کرد نامیده می‌شوند (احمدی و انوری ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۹). همچنین برخی پیشوندها در ترکیب با مصدرهای بسیط نوع دیگری از فعل به دست می‌دهند، مثل **برداشتن**، **فراگرفتن** و **دررفتن**، که در دستورهای سنتی به آنها فعل پیشوندی می‌گویند.

در مورد دسته اول می‌توان گفت که برخی از افعال مرکب حاصل از این ترکیبات شفاف‌اند و به اصطلاح مجموعه‌ای باز را تشکیل می‌دهند، مثل ترکیب صفات با هم‌کردهای شدن و کردن در **خوشحال شدن** و **صاف کردن**. این‌گونه افعال در فرهنگ نمی‌آیند، ولی باقی آنها، که دستخوش بسط استعاری شده و مجموعه‌ای بسته را تشکیل می‌دهند، مدخل می‌شوند و، بسته به تصمیم فرهنگ‌نویس، ممکن است سرمدخل یا زیرمدخل شوند. (← دبیرمقدم، ۱۳۷۴). فعل‌های پیشوندی نیز مشمول همین قاعده می‌شوند.

بن ماضی و بن مضارع مصدرهای بسیط سرمدخل می‌شوند، مثل **خور** و **خورد** از مصدر **خوردن** و **آی** یا **آمد** از مصدر **آمدن**.

۳. **صفت** - کلمه‌ای است که درباره اسم توضیح می‌دهد و چگونگی حالت آن را بیان می‌کند و بعد از کسره اضافه می‌آید.  
کلیه صفات بسیط سرمدخل می‌شوند. صفات مرکب نیز، در صورتی که پربسامد یا دارای معنای غیرشفاف باشند، سرمدخل می‌شوند، مانند **غول‌پیکر**، **تندرو**، **خوش‌مشرب**.

گاه صفات مرکبی از ترکیب وند با واژه‌های دیگر ساخته می‌شوند که، در صورت بسامد بالا، زیر وند مورد نظر، بدون آنکه تعریف شوند، با حروف سیاه زیرمدخل می‌شوند، مثلاً **باشعور**، **بی‌نظم**، **پرنمک**، که به ترتیب **زیرِ با**، **بی**، **پر** می‌آیند.

صفت‌های تفصیلی و عالی مدخل نمی‌شوند. صفت‌های **بیشتر** و **بهرتر** استثنا هستند.  
۴. **قید** - کلمه‌ای است که چگونگی انجام یافتن فعل را بیان می‌کند و اطلاعاتی

حاشیه‌ای دربارهٔ زمان، مکان، حالت و ... به جمله می‌افزاید. قیدهای بسیط سرمدخل و قیدهای مرکب عمدتاً زیرمدخل می‌شوند؛ مثلاً قیدهایی که از ترکیب یک صفت با پسوند -انه حاصل می‌شوند، مانند **مهربانانه**، **گستاخانه**، **دلیرانه**، و معنایی شفاف دارند زیر صفتِ مربوطه زیر مدخل می‌شوند. قیدهای مرکبی که از ترکیب حرف اضافه با اسم تشکیل می‌شوند، مانند **به تندی**، **به دقت**، **به آرامی**، و معنایی شفاف دارند نیز زیر حرف اضافهٔ مربوطه با حروف سیاه می‌آیند یا ضمن معانی حرف اضافه به آنها اشاره می‌شود.

**۵. ضمیر** - واژه‌ای است که برای جلوگیری از تکرار غیر ضروری به جای اسم یا گروه اسمی می‌نشیند.

کلیهٔ صورت‌های ضمائر متصل و منفصل در فارسی مثل -م، -ت، -من، تو، او و غیره و نیز سایر ضمائر، از جمله ضمائر انعکاسی و مشترک و دوسویه و اشاره، مانند **خود**، **خودم**، **خودشان**، **یکدیگر**، **آن**، این سرمدخل می‌شوند.

**۶. حرف اضافه** - واژه‌ای است که با اسم یا گروه اسمی ترکیب می‌شود و گروه حرف اضافه‌ای تشکیل می‌دهد.

حروف اضافهٔ بسیط مانند **از**، **با**، **تا** سرمدخل، و حروف اضافهٔ مرکب زیر جزء واژگانی ترکیب زیرمدخل می‌شوند، مثل **به وسیلهٔ** که زیر **وسيله**، و **غیر از** که زیر **غیر** درج می‌شوند. البته این امر قراردادی است و طبعاً استثنائاتی هم دارد؛ مثلاً دربارهٔ معمولاً به دلیل بسامد بالا سرمدخل می‌شود.

**۷. حرف ربط** - واژه‌ای است که برای ربط دادن دو یا چند جمله یا بند و نیز گروه به کار می‌رود.

حروف ربط بسیط سرمدخل و حروف ربط مرکب زیر مدخل می‌شوند. استثنائاً حروف ربطی، مانند **بنابراین**، **چنانچه**، به دلیل بسامد بالا، سرمدخل می‌شوند.

**۸. نقش‌نما** - به برخی حروف گفته می‌شود که معنی خاصی ندارند و فقط نقش واژهٔ پیش یا پس از خود را مشخص می‌کنند، مانند **ای**، یا که نقش منادا، و **را** که نقش مفعولی واژه را نشان می‌دهند. این‌گونه حروف نیز سرمدخل می‌شوند.

۹. **وند** - تکواژی است که خود معنی مستقل ندارد و جداگانه در سخن به کار نمی‌رود بلکه همیشه با کلمه‌ای دیگر ترکیب می‌شود تا از آن معنی تازه‌ای بسازد یا هویت دستوری آن را تغییر دهد. هرگاه **وند** پیش از واژه واقع شود پیشوند و اگر به آخر آن بپیوندد پسوند است.

وندهایی که در زبان زایایی دارند و، در نتیجه، در ترکیب واژه‌های فراوانی به کار می‌روند سرمدخل می‌شوند، مانند **پسوند** - **ناک** در **خطرناک** و **هولناک**، **دان** در **نمکدان**، **کاهدان** یا پیشوندهای **با**، **بی**، **نا**، در **با حوصله**، **بی سلیقه**، **ناجور**.

وندهایی که زایا نیستند یا با معدودی از واژه‌ها به کار می‌روند به تنهایی سرمدخل نمی‌شوند بلکه خود ترکیب سرمدخل می‌شود، مانند **پسوند** - **ستان** در **تابستان** و **زمستان** که معنای زمان را می‌رساند.

واژه‌هایی که بن فعلی‌اند و در ساخت کلمات مرکب به کار می‌روند و نقشی همچون وندها دارند نیز سرمدخل می‌شوند، مانند **افشان** در **زرافشان**، **کوب** در **رویه کوب**، **ساز** در **کلیدساز**، و **ساخت** در **خوش ساخت**. اهمیت اینها در این است که به صورت ترکیب امکان واژه‌سازی نامحدودی را در زبان فارسی پدید می‌آورند.

۱۰. **شبه جمله** - به واژه یا گروهی از واژه‌ها اطلاق می‌شود که برای بیان حالات عاطفی گوینده مثل **تحسین**، **درد**، **شادی** و ... به کار می‌روند. واژه‌هایی مثل **آه**، **آفرین**، **عجب** و عباراتی همچون **بارک‌الله**، **سبحان‌الله**، **احسنت** از آن جمله‌اند.

شبه جمله‌ها اغلب نقش قیدی دارند، مانند **افسوس** (=متأسفانه). البته، در این مورد، میان دستوریان اختلاف نظر وجود دارد ولی آنچه مسلم است این دسته از واژه‌ها و عبارات سرمدخل می‌شوند.

۱۱. **اصطلاحات**<sup>۱۸</sup> - معیار گنجاندن ترکیبات ثابتی که از نظر واژگانی تقسیم‌ناپذیرند و ساخت و ترکیب ثابت و معنای کاملی دارند، تنها، بسامد کاربرد آنها در زبان معاصر نیست بلکه این موضوع نیز باید در نظر گرفته شود که در این ترکیب‌ها یکی یا گاه همه

18) idioms



عناصر تشکیل‌دهنده معنای واژگانی نخستین خود را از دست داده‌اند و در معنایی ضمنی به کار می‌روند. در این صورت، ثبت آنها در فرهنگ ضروری است. با شناسایی واژه محوری هر ترکیب می‌توان هر اصطلاح را در مدخلی گنجانند که سرمدخل آن همان واژه محوری است (روبینجیک ۱۳۷۱، ص ۸۲)؛ مثل اصطلاحات دست‌درازی و مال مردم‌خوری، خالی‌بندی، سه‌کار کردن.

۱۲. امثال و حکم - دسته‌ای دیگر از ترکیبات ثابت وجود دارند که به عنوان یک واحد در نظر گرفته می‌شوند ولی در جمله نقشی همانند واژه ایفا نمی‌کنند بلکه خود یک جمله کامل‌اند و ممکن است در نظر برخی MLU هم به شمار نیایند. ضرب‌المثل‌ها، نقل‌قول‌ها و جملات و ابیاتی که گاه گفته یک شخص خیالی یا واقعی‌اند و حاوی پند و نصیحت اخلاقی، دارای معنایی استعاری و آرایه‌های کلامی هستند از این گونه‌اند. اگر اصطلاح را زنجیره‌ای پیوسته از واژه‌ها بدانیم که معنای آن از معنای تک‌تک اجزا برنمی‌آید بلکه کل واژه‌ها را باید در نظر گرفت و نیز، اگر معتقد باشیم که جانشینی، حذف یا افزودن عنصری به یا به جای هریک از عناصر این زنجیره معنای آن را تغییر می‌دهد، امثال و حکم را نیز می‌توان نوعی اصطلاح به شمار آورد: هر که بامش بیش برفش بیشتر؛ کم‌گوی و گزیده‌گوی چون در؛ از ماست که برماست.

در مورد گنجاندن امثال و حکم در فرهنگ عمومی، نظرهای متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند که آنها را باید در فرهنگی جداگانه درج و ثبت نمود. زگوستا (1971, p. 153) بر این عقیده است که در فرهنگ‌های بزرگ، مثل فرهنگ جامع، این گونه واحدها می‌آیند. همچنین، اگر مخاطبان فرهنگ غیر اهل زبان (زبان‌آموزان) باشند، بهتر است این گونه ترکیبات، حداقل پربسامدترین آنها، در فرهنگ بیاید. این ترکیبات زیرمدخل می‌شوند.

۱۳. اختصارات (سرنام‌ها)<sup>۱۹</sup> - معمولاً از کنار هم گذاشتن اولین حرف واژه‌های تشکیل‌دهنده نام یک پدیده و به جهت کوتاه کردن عبارت مورد نظر ساخته می‌شوند و

خیلی زود در زبان روزمره کاربرد می‌یابند و تثبیت می‌شوند.

اختصارات را به دو دسته تقسیم می‌کنند: دسته اول آنهایی هستند که شکل کلمه می‌یابند و تلفظ می‌شوند، مانند **هما** به جای «هوایمایی ملی ایران»، **نزا** به جای «نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران»، **ساف** به جای «سازمان آزادی‌بخش فلسطین». دسته دوم به صورت حروف جدا جدا خوانده می‌شوند، مانند **دی. ان. ا.** به جای «داکسی ریپونوکلوتیک اسید»، **بی. بی. سی.** به جای «بریتیش برودکستینگ کورپوریشن».

کلیه اختصارات سرمدخل می‌شوند زیرا عملکردی همانند واژه دارند.

۱۴. **اسامی تجاری** - بعضی از اسامی تجاری (معمولاً نام کارخانه تولیدکننده) به مرور زمان به محصول آن کارخانه و سپس به تمام محصولات مشابه تعمیم می‌یابند. اسامی‌ای نظیر **پپسی**، **ژیلت**، **کلینکس**، **ریکا**، **تاید**، **زیراکس** از این دسته‌اند و باید در فرهنگ سرمدخل شوند.

۱۵. **ترکیبات غیرارگانیک**<sup>۲۰</sup> (**ترکیبات جویده**)<sup>۲۱</sup> - ترکیباتی متشکل از بخش‌های مجزایی از یک واژه یا تکواژهایی از چند واژه مختلف‌اند (ZGUSTA 1971, p. 136)؛ مانند **رمزایش**، **برق‌طیس**. این ترکیبات سرمدخل می‌شوند.

۱۶. **وام‌واژه‌ها**<sup>۲۲</sup> - واژه‌هایی که معمولاً از زبانی بیگانه وارد یک زبان می‌شوند و تعیین معیارهای گزینش و ثبت آنها در فرهنگ از وظایف مهم فرهنگ‌نگار است. وام‌واژه‌های عربی که به فارسی وارد شده‌اند تأثیر زیادی در سطوح زبانی داشته و خود از نظر آوایی و معنایی متحمل تغییرات زیادی شده‌اند، به‌گونه‌ای که گاه کاملاً معنای اولیه خود را از دست داده و معادل‌های فارسی خود را از زبان خارج کرده و به جای آنها نشسته‌اند. مانند واژه‌های **انعکاس**، **بوالهوس**، **بین‌المللی**، **نخاع**، **وبا**. ثبت این واژه‌ها در فرهنگ عمومی الزامی و قواعد ثبت آنها همان قواعد واژه‌های فارسی است. بعضی از ترکیبات عربی نیز که به صورت کلیشه درآمده‌اند، مانند **ان‌شاءالله**، **رحمت‌الله**

20) unorganic

21) clipped words

22) loanwords

علیه، کلهم و جمیعاً در فرهنگ ثبت می‌شوند.

بسیاری از وام‌واژه‌های اروپایی نیز، که کاربرد جهانی دارند، مانند تلفن، تلویزیون، رادیو، والیبال، تاکسی، اتم، میکروب، ویروس، گریس، گرافیک، گریم، گریپ در فرهنگ‌های عمومی ثبت می‌شوند، ولی وام‌واژه‌هایی که برابری پذیرفته شده در فارسی دارند مانند استادیوم (در مقابل ورزشگاه)، سائز (در مقابل اندازه)، کاپ (در مقابل جام) بهتر است به عنوان سرمدخل ثبت و بدون هیچ توصیفی به معادل پربسامد خود ارجاع داده شوند.

تعداد وام‌واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر، غیر از زبان عربی و زبان‌های اروپایی، وارد فارسی شده‌اند بسیار محدود است. مثلاً بیشتر وام‌واژه‌های ترکی و مغولی به علت قدمت حضورشان در فارسی با این زبان همگون شده‌اند و تشخیص اصل آنها برای گویشور غیرمتخصص امکان‌پذیر نیست. مانند بیلاق، یواش، یورش از ترکی و یراق از مغولی. با این وام‌واژه‌ها همچون واژه‌های فارسی برخورد می‌شود.

۱۷. واژه‌های گویشی - گویش هر منطقه منعکس‌کننده روابط فرهنگی، اقتصادی و نیز پدیده‌های ویژه آن منطقه است. گویشوران نقاط مختلف هر کشور از راه ارتباط فرهنگی، اقتصادی و خانوادگی به تبادل عناصر فرهنگی و پدیده‌های مادی یکدیگر می‌پردازند و، در نتیجه، واژه‌های یکدیگر را به هم قرض می‌دهند. زبان فارسی معیار پر است از چنین واژه‌هایی که در فارسی تثبیت شده‌اند و کاربرد روزمره دارند. واژه‌هایی مانند گبه (لری)، ورزا به معنای گاو نر (مازندرانی و گیلکی)، مربوط به پدیده‌هایی هستند که در فارسی معیار برای آنها واژه‌ای وجود نداشته و به هنگام نام بردن از آن پدیده‌ها از واژه‌های محلی استفاده شده است. این گونه واژه‌ها، که تعدادشان در فارسی معیار بسیار زیاد است، باید طبق قواعد واژگانی مربوط به مدخل‌ها در فرهنگ‌های عمومی ثبت شوند.

۱۸. واژه‌های تخصصی (علمی، حرفه‌ای) - تأثیر روزافزون علوم و فنون در زندگی روزمره و ارتباط فشرده مردم با حرفه‌ها و مشاغل عامل ورود بسیاری از واژه‌های تخصصی از حرفه‌ها و علوم به زبان عمومی است.

از آنجا که تشخیص میزان عمومی شدن واژه‌های تخصصی بسیار مشکل است، وظیفه‌گزینش و قضاوت در مورد آنها مشترکاً به عهده متخصصان رشته مربوطه و نیز فرهنگ‌نگاران عمومی است. تشخیص میزان عمومی شدن واژه تخصصی از طریق بسامد کاربرد آن در متون نوشتاری و گفتاری، میزان آشنایی اهل زبان غیرمتخصص با واژه و نیز امکان ارائه تعریفی غیرتخصصی و عمومی از آن امکان‌پذیر است. واژه‌های تخصصی که وارد زبان عمومی شده‌اند، مانند لیزینگ، دیسک، پاتولوژی، به عنوان سرمدخل در فرهنگ ثبت می‌شوند. البته لازم است که بین تعداد واژه‌های عمومی و واژه‌های علمی و تخصصی در فرهنگ عمومی تعادلی وجود داشته باشد.

#### ۱۹. نوواژه‌ها<sup>۲۳</sup> - واژه‌های جدید از دو راه وارد واژگان زبان می‌شوند:

۱. از راه قواعد طبیعی که بخشی از توانایی عمومی اهل زبان برای واژه‌سازی است، مانند آنتن بشقابی.

۲. از راه واژه‌سازی برنامه‌ریزی شده، که در طی آن، براساس سیاست‌های تعیین شده، واژه‌ای نو برای یک پدیده ساخته می‌شود، مانند واژه‌های پس‌انداز و دانشگاه که توسط فرهنگستان اول ساخته شده‌اند.

تا زمانی که نوواژه کاربرد گسترده نیافته است، در فرهنگ مدخل نمی‌شود، ولی در مراحل بعدی، که واژه نهادینه، واژه‌گردانی و در نتیجه تثبیت می‌شود و کاربرد گسترده می‌یابد، در فرهنگ مدخل می‌شود. برای نمونه، واژه‌های چرخ‌بال و بال‌گرد دو واژه‌ای هستند که برای واژه فرنگی هلیکوپتر معادل‌گزینی شده‌اند. با گذشت زمان و جا افتادن یکی از آن دو معادل در زبان، می‌توان واژه پریسامد را در فرهنگ مدخل کرد.

#### ضبط مدخل

در فرهنگ عمومی فارسی، همه واژه‌ها براساس املائی فارسی و از نظر آوایی هماهنگ با تلفظ زبان معیار ثبت می‌شوند.

گاه برخی واژه‌ها بیش از یک‌بار سرمدخل می‌شوند. این نکته بیشتر در مورد واژه‌های متشابه<sup>۲۴</sup> صدق می‌کند. در مورد واژه‌های متشابه با ریشه مشترک، سنت غالب آن است که واژه‌ها زیر یک مدخل درج و معانی مختلف با شماره (معمولاً اعداد اصلی) متمایز شوند، زیرا بین معانی مختلف نوعی پیوند معنایی مشاهده می‌شود؛ مثل واژه روشن در معانی «درخشان و نورانی»، «آشکار»، «درجه‌ای از تابش نور» و «درجه‌ای از رنگ»، که تمام این معانی زیر یک مدخل می‌آیند. واژه‌های دیگری نیز هستند که دارای املاهای مشابه و تلفظ متفاوت‌اند؛ این گونه واژه‌ها به تعداد تلفظشان سرمدخل می‌شوند. واژه‌هایی همچون در: dar و دُر: dor(F)، کَرَم: karam، کَرِم: kerem، کُرْم: korom و کِرْم: kerm نیز از این دسته‌اند. در مورد واژه‌هایی که املا و تلفظشان مشابه است ولی ریشه غیرمشترک دارند یا در روند تحول زبان از نظر معنایی از یکدیگر دور شده‌اند گرایش آن است که جداگانه و در مدخل‌های جدا درج شوند، مثل مصالِح به معنای «منافع»، و مصالِح به معنای «مواد ساختمانی». در برخی فرهنگ‌ها، مقولات مختلف صرفی یک واژه نیز در مدخل‌های جداگانه می‌آیند، مثلاً خوب در معانی صفتی با خوب در معانی قیدی یا اسمی جداگانه مدخل می‌شوند.

در مورد لانه‌ها (nests)، معمولاً فرهنگ‌نویسان از الگوهای خاصی تبعیت می‌کنند. مثلاً ممکن است در یک فرهنگ کلیه صفات سرمدخل شوند و قیده‌های مشتق شده از هر صفت که نسبت به آن تمایز معنایی ندارند زیر همان صفت زیرمدخل گردند. حال، اگر قیدی از صفتی مشتق شود و معنایی متفاوت از آن صفت داشته باشد، دیگر نمی‌توان آن قید را زیر آن صفت زیرمدخل کرد بلکه باید مدخلی جداگانه به آن اختصاص داد. (Zqusia 1971, p. 85, footnote)

نکته مهم در این باره چگونگی ضبط واژه‌های گویشی، تخصصی و وام‌واژه‌هاست. تلفظ این واژه‌ها در فارسی ممکن است با تلفظ آنها در گویش یا زبان اصلی متفاوت و با توجه به طبیعت آوایی زبان فارسی معیار و در جهت حفظ خصوصیات آوایی زبان

فارسی دگرگون شده باشد. گاه واژه‌ای در متون مختلف به صورت‌های متفاوتی ضبط شده است، مثلاً اتومبیل / اتوموبیل، کلسیم / کالسیم / کلسیوم. مبحث ضبط واژه‌هایی از این دست، اگر چه باید در محدوده مدخل مطرح شود، ولی از آنجا که، برای حل مشکلات این مورد، باید برای هر گروه واژگانی به طور جداگانه تصمیم‌گیری و معیار‌گزینی شود، این امر خود موضوع تحقیقی بسیار گسترده است که در این بحث نمی‌گنجد.

### زیرمدخل

همان‌طور که گفته شد، در فرهنگ‌های عمومی، واحدهای واژگانی که واژه بسیط، مشتق یا مرکب‌اند، براساس شکل نوشتاری و به ترتیب الفبایی سرمدخل می‌شوند. سایر واحدهای واژگانی نیز بسته به تصمیم فرهنگ‌نویس زیرمدخل می‌شوند. تصمیم‌گیری در مورد اینکه این واحدهای واژگانی زیر کدام واژه مدخل شوند گاه بسیار مشکل است. در این مورد سه دیدگاه یا روش وجود دارد:

۱. دیدگاه ساختاری - در این روش، بنا به قرارداد، واحد واژگانی زیر هسته خود زیرمدخل می‌شود. مثلاً در یک فرهنگ ممکن است کارگل را زیر کار مدخل کنند. گاه فرهنگ‌نویس بنا را بر آن می‌گذارد تا کلیه واحدهای واژگانی را زیر اولین جزء اصلی (عنصر واژی)، صرف‌نظر از اینکه آن جزء هسته است یا خیر، مدخل کند و مثلاً بر باد دادن را زیر باد، دست از جان شستن را زیر دست و در صورتی که را زیر صورت درج نماید. گاه نیز یک واحد واژگانی زیر اولین جزء اصلی تعریف می‌شود و زیر سایر اجزای اصلی به اولین جزء ارجاع داده می‌شود، مثلاً کفگیر به ته دیگ خوردن را زیر کفگیر تعریف و زیر دیگ به آن ارجاع می‌دهند. در این روش یکدستی بیشتر رعایت می‌شود.
۲. دیدگاه معنایی - در این روش، واحد واژگانی زیر آن جزئی ثبت می‌شود که در کل ترکیب وزن بیشتری دارد، مثلاً در معنایی غیر از معنای اصلی به کار رفته است یا به نوعی توجه کاربر را به خود جلب می‌کند؛ مثلاً، باغ وحش به این دلیل زیر باغ می‌آید که باغ در این ترکیب به نوعی برجسته است و معنای اصلی باغ را ندارد. اشکال این روش آن

است که امکان دارد شمّ زبانی افراد آنها را به مدخل مورد نظر راهنمایی نکند.

۳. دیدگاه تلفیقی – بسیاری از فرهنگ‌ها از این روش که تلفیقی است از دیدگاه اول و دوم پیروی می‌کنند. مثلاً ممکن است ترکیبات وصفی و اضافی زیر اولین جزء آنها، که هسته آنها نیز هست، مدخل شوند ولی مثلاً ترکیبات حرف اضافه‌ای زیرهسته (در اینجا حرف اضافه) نیابند بلکه زیر اولین عنصر واژی مدخل شوند. حتی ممکن است برخی ترکیبات وصفی و اضافی را سرمدخل و برخی دیگر را زیرمدخل کنند. این روش ظاهراً منطقی‌ترین روش محسوب می‌شود ولی اشکال اینجاست که ممکن است کاربرد در یافتن اطلاعات مورد نظر دچار سردرگمی شود.

تصمیم‌گیری برای گزینش مدخل همیشه آسان نیست، اگرچه آگاهی از نیاز کاربر و گستره فرهنگ عواملی تعیین‌کننده در این گزینش‌اند، برای یک‌دست شدن فرهنگ، پیش از اقدام به مدخل‌گزینی، باید حتماً چهارچوبی دقیق بر مبنای ملاک‌های علمی تعیین شود. در این مقاله، به بسیاری از مسائلی که در این باره باید مورد توجه قرار گیرند اشاره شده است؛ مسائلی که می‌توان در جزئیات آن تغییراتی متناسب با نوع هر فرهنگ اعمال کرد و فرهنگی شایسته، بر پایه علم فرهنگ‌نگاری، تدوین نمود.

## منابع

- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی، ۲ ج، فاطمی، تهران.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۶.
- روبینچیک، یو. آ. (۱۳۷۱)، «فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی»، ترجمه محسن شجاعی، مجله زبانشناسی، س ۹، ش ۱، ص ۷۴-۸۶.
- شیوه‌نامه مدخل‌گزینی و برگه‌نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۲.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، توس، تهران.

HARTMANN, R. R. K. (2003), *Lexicography: Critical Concepts*, Routledge, London & New York.

HARTMANN, R. R. K. & G. JAMES (1998), *Dictionary of Lexicography*, Routledge, London.

JACKSON, H. (2002), *Lexicography: An Introduction*, Routledge, London & New York.

KIPFER, B. A. (1984), *Workbook on Lexicography*, vol. 8, Exeter Linguistics Studies, general ed. R. R. K. HARTMANN, University of Exeter.

LANDAU, S. I. (2001), *Dictionaries: The Art and Craft of Lexicography*, 2nd ed., Cambridge University Press, Cambridge.

ZGUSTA, L. (1971), *Manual of Lexicography*, Mouton, The Hague.

